

پیاده سازی جلسه نهم

بسم الله الرحمن الرحيم

آیا همگان می توانند مفسر قرآن باشند؟

در بحث فلسفه و قواعد تفسیر، بحثی که به یقین بر هیچ کسی پوشیده نیست این است که قرآن کتابی است که در کنار آن، نهاد مفسر تعریف شده است؛ یعنی قرآن این گونه نازل نشده است که فارغ از هر نهاد تفسیری، تفسیر یا معنا شود و در اختیار همه قرار گیرد.

باور شیعه این است که اهل بیت که در آن حدیث متواتر، «ثقل اصغر» معرفی شده اند، نهاد تفسیر قرآن هستند. در مقابل نظری که می گوید: قرآن کتاب واضح و کتاب هدایت برای همگان است و برای تفسیر فرازهای خود نیازی به نهاد خاصی ندارد. «انا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ»؛ ما زکری را نازل کردیم و «لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ». یعنی همه می توانند از آن بهره ببرند. این معنا در آیات قرآن و روایات ما مردود شمرده شده است.

در سال‌های ۴۸، ۵۰ تا اوایل انقلاب، برخی از روشن فکرهای مذهبی کشور، این فضا و فکر را القا می کردند که قرآن کتاب ذکر است؛ بنابراین اگر کسی اطلاعاتی داشته باشد، باید بتواند قرآن را تفسیر کند. البته مراد این عده، استغنا از اهل بیت نبود؛ ولی این فکر عملاً به اینجا کشیده می شود. این‌ها بنابراین نظر، با این که تنها نهاد حوزه یا روحانیت باید قرآن را تفسیر کنند، مخالف بودند.

اگر به دوره‌های قبل، خصوصاً کمی قبل از سال‌های ۴۵ تا ۵۵ برگردید خواهید دید که در کشور، جلسات تفسیر قرآن برگزار می شد و عمدتاً کلاهی‌ها با یک سری اطلاعات دانشگاهی، ادبیات به روز و مسائل علمی از فیزیک، شیمی، زیست، انسان شناسی و... قرآن را تفسیر می کردند. بسیاری از افراد نیز در این جلسات شرکت می کردند و اتفاقاً این گونه تفسیر را می پسندیدند.

این جلسات در واقع، خواسته و نخواستہ این پیام را داشت که قرآن، متولی خاص یا نهاد خاصی برای تفسیر نمی خواهد. البته این جریان به نحو شدیدتر در صدر اسلام وجود داشت به طوری که مدارس تفسیری زیادی تشکیل شد. امثال ابن مسعود، ابن عباس، مجاهد، حسن بصری، ابوالخطاب قتاده، ابوحنیفه، حکم ابن عتیبه، کسانی بودند که مدرسه تفسیر داشته اند. البته بعضی از آنها مانند ابن عباس، فی الجمله از اهل بیت متأثراند؛ ولی بعضی از آنها فارغ از این که پیامبر نهاد تفسیری مانند اهل بیت را تعیین کرده اند، قرآن را تفسیر می کردند.

از طرف دیگر حضرات معصومین، خصوصاً امام باقر و امام صادق بارها با این عده مبارزه می کردند. در جریانی وقتی قتاده خدمت امام باقر رسید، حضرت به او می فرمایند: ^۱ شنیده ام قرآن تفسیر می کنی «بَلَّغْنِي أَنْكَ تَفْسِيرُ الْقُرْآنَ» گفت: بله. فرمودند: «بِعِلْمٍ تَفْسِيرُهُ أَمْ بِجَهْلٍ» از روی علم قرآن را تفسیر می کنی یا از روی جهل؟ گفت: از روی علم تفسیر می کنم. حضرت فرمودند: اگر عن علم تفسیر می کنی و تفسیر تو منضبط است، حرف تو صحیح است.

فرمودند: راجع به این آیه چه می گویی؟ «وَقَدَرْنَا فِيهَا السِّرَّ سِيرُوا فِيهَا لِيَالِي وَ أَيَّاماً آمِنِينَ» حضرت از او سوال کردند: این سرزمین، چه سرزمینی است؟ و این آیه چه چیزی را می خواهد بگوید؟ قتاده از این سوال یکه خورد و دید نمی تواند پاسخ دهد. حضرت در ادامه فرمودند: «إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوِطِبَ بِهِ». کلمه «أَنَّمَا» به معنای حصر و «مَنْ خُوِطِبَ بِهِ» و مخاطبان قرآن نیز ما هستیم و این مطلب بنیان قرآنی دارد.

خداوند متعال در سوره مبارکه آل عمران می فرماید: قرآن دو قسم است: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ

الْكِتَابِ وَ أُخْرُ مُتَشَابِهَاتُ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَ مَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ»؛ این متابعت و متشابهاً از روی خیرخواهی نیست، بلکه به انگیزه «ابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ» است؛ یعنی اگر تأویل را به تفسیر معنا کنیم، این عده می‌خواهند قرآن را به صورت نادرست تفسیر کنند و مردم را به تردید انداخته و گمراه کنند. «وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ»؛ اینجا بحثی وجود دارد که آیا «الراسخون» عطف بر الله است؟ که در این صورت باید در بعد از «فی العلم» وقف کرد و قطعاً این راسخون، حضرات معصومین خواهند بود؛ ولی اگر مانند بعضی از اهل تسنن بلا فاصله بعد از «الله» وقف کنیم آیه به این صورت خواهد بود که «وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ» وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا». البته در این صورت نیز معنای آیه عملاً تغییر نمی‌کند؛ چون اگر هم گفته شود «وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ» ممکن است خداوند نهادهایی را عالم کند و به آن‌ها علم لدنی عطا کند و آنها تفسیر صحیح آیات را بیان کنند اگر چه آیه آن نهاد را معرفی نکرده است.

روایات معصومین گزینه اول را تایید می‌کنند که «و الراسخون فی العلم» عطف است و در این آیه رسماً بیان شده است که تفسیر صحیح قرآن را خدا می‌داند و راسخون فی العلم، منتهی علم خداوند ذاتی است و علم راسخون بالعرض است و خداوند می‌تواند آن علم را از آنها بگیرد.

از این آیه استفاده می‌شود که قرآن، نهاد تفسیر می‌خواهد یا حداقل، بخشی از آیات قرآن نهاد تفسیر می‌خواهند. این مطلب که قرآن را باید با نهاد تفسیر و در کنار نهاد تفسیر ملاحظه کرد در روایات شیعه و تسنن زیاد دیده می‌شود در مقابل آن فکری که می‌گوید، همه می‌توانند قرآن را تفسیر کنند.

البته این بحث به طور کامل، مختص به قرآن نیست، بلکه در غیر قرآن نیز وجود یک نهاد تفسیری و فهمنده نص وجود دارد؛ لذا باید مواظب باشیم جریانی که در مسیحیت رخ داد، در اسلام و تشیع رخ ندهد، یا اگر این اتفاق رخ داده است، جلوی آن را بگیریم.

بعد از رنسانس و فاجعه‌ای که کلیسا به وجود آورد، جریانی در مسیحیت به وجود آمد که به تعبیر امروزی می‌توان از آن به «همه کشیشی» یاد کرد. امثال لوتر و کالون و... که مکتب‌هایی به نام‌های لوتریسم و امثال آن ایجاد کردند. این افراد گفتند: ما دلیل نداریم که کشیش را متولی تفسیر متون مقدس بدانیم و دلیلی نداریم که باید از کشیش و کلیسا متابعت کرد و پروتستان از همین جا و در مقابل کاتولیک آغاز شد. مسیحیت کاتولیک نسبت به کشیش و کلیسا و متن تعبد دارد و در مقابل جریان‌های لوتریسم و پروتستان است که می‌گویند دلیلی وجود ندارد که ما از کلیسا و کشیش‌ها متابعت کنیم. در تاریخ این مسأله نسبت به شیعه زیاد مطرح شده است، اینکه بعضی از مراجع تقلید و بزرگان در این زمینه احساس خطر می‌کنند به این دلیل نیست که منفعت آن‌ها به خطر افتاده است. چنین شخصیت‌هایی بخاطر اینکه پشت صحنه این افکار و آینده خطرناک آن را می‌بینند، احساس خطر می‌کنند.

بنابراین باید:

۱. در کنار قرآن نهاد تفسیر (اهل بیت) را مورد نظر قرار دهیم.

۲. در کنار دین، متولی تفسیر را مورد نظر قرار دهیم.

بحث در مورد شخص نیست بلکه در مورد این است که هر مجموعه‌ای، به مفسر مخصوص به خود نیاز دارد و الا خود تفسیر کنندگان غلط قرآن باعث ایجاد مشکل خواهند شد؛ چنانکه جریان گروه فرقان و گودرزی و... همه از تفسیر ناصحیح قرآن وارد شدند. کتاب‌های آن‌ها نیز هنوز در بازار موجود است همه‌ی اینها از همین‌جا پیدا شدند و الا همه‌ی آنها طلبه بوده‌اند و در حوزه قم و مشهد و امثال آن درس خوانده بودند.

در هر صورت اصلی که قرآن و روایات آن را تأسیس می‌کنند و شیعه و سنی ندارد. حدیث «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ التَّقْلِيدِ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ عَرَّتِي أَهْلَ بَيْتِي وَ هُمَا الْخَلِيفَتَانِ مِنْ بَعْدِي وَ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ»^۲؛ من دو چیز را بین شما می‌گذارم و اینها «لَنْ يَفْتَرِقَا»؛ یعنی قرآن هست و اهل‌بیت هم نهاد تفسیر آن هستند و این دو از هم جدا نمی‌شوند «حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ»، حدیث شیعی نیست. بزرگان ما وقتی می‌خواهند به یک حدیث متواتر مثال بزنند به حدیث ثقلین مثال می‌زنند. اخیراً نیز

کتابی ۶۰۰-۷۰۰ صفحه‌ای راجع به سند این حدیث در متون اهل تسنن چاپ شده است که به صورت خیلی وسیع نیز کار شده است.

اینکه کتاب و دین خدا باید از سوی یک نهاد تفسیر شود، یک اصل اسلامی است نه مذهبی و نه شیعی. البته باید روی این جهات فکر کنید. این تلقی نیز صحیح نیست که بدون ورود حضرات معصومین، هیچ‌کس نمی‌تواند هیچ‌مطلبی از قرآن برداشت کند. مرحوم صاحب حدائق می‌گوید: من اخباری‌ام ولی معتدل هستم؛ ولی اخباری‌هایی هستند که بسیار تند هستند. بعد قصه‌ای نقل می‌کند از سید نعمت‌الله جزایری. ایشان می‌گوید: در مسجد جامع عتیق شیراز مناظره‌ای بین شیخ جعفر بحرانی و صاحب جوامع الکلم (ظاهر محمد بن شرف الدین علی موسوی جزایری مشهور به سید میرزا جزایری) در گرفت و بحث شد که تا چه اندازه می‌شود از قرآن استفاده کرد؟ صاحب جوامع الکلم معتقد بود که بدون مراجعه به نهاد تفسیر، از قرآن هیچ استفاده‌ای نمی‌توان کرد. شیخ جعفر بحرانی می‌گوید می‌گوید من به او گفتم: حتی در مثل «قل هو الله احد»؟ گفت: حتی در مثل «قل هو الله احد» هم نمی‌توان استفاده کرد؛ چون «قل هو الله احد» با «قل هو الله واحد» چه فرقی دارد؟ فرق أحد با واحد چیست؟ چرا قرآن نگفت «قل هو الله واحد» و گفت «قل هو الله احد»؟ این سوال را صدرالمتهلین باید حل کند یا بوعلی یا امام صادق؟ البته طرف مناظره در این زمینه مثال خوبی نزده است و اتفاقاً در این مثال حرف طرف مقابل درست است.

جواب کسانی که می‌گویند قرآن برای فهم آمده است و ما باید از آن استفاده کنیم تا حدی همین است که کسی نمی‌گوید اصلاً نمی‌شود از قرآن استفاده کرد؛ ولی بحث این است که هر کجا می‌خواهید مطلبی را از قرآن برداشت کنید باید در ابتدا ببینید نص خاصی وجود دارد یا خیر؟ این معنای نهاد تفسیر است. در حدود چهار هزار حدیث از حضرات معصومین در تفسیر قرآن به دست ما رسیده است. به غیر از نصوصی که گفته می‌شود از بین رفته است که ما در این نظر مناقشه داریم. این روایات در آیات ما پراکنده است. خوشبختانه برخی از بزرگانی این تراث ارزشمند را چه به عنوان تفاسیر روایی و چه در لابه‌لای تفسیر خود حفظ کرده‌اند و به ما رسانده‌اند؛ به عنوان مثال تفسیر مجمع البیان، تفسیر روایی نیست؛ ولی روایات زیادی را نقل می‌کند. تفسیر «تبیان» شیخ طوسی، تفسیر روایی نیست ولی پر از تراث معصومین است. تفاسیر علی ابن ابراهیم، نورالثقلین، البرهان، کنزالدقائق مشهدی روایی هستند. لابه‌لای متون فقهی ما مثل وسائل الشیعه صدها آیه توسط امام تفسیر شده است در صورتی که وسائل الشیعه اصلاً کتاب تفسیر نیست، نه تفسیر روایی و نه غیر روایی.

بر این مبنا اینکه گفته شود: ما باید مطلقاً توقف کنیم، ولو جایی که روایتی از حضرات معصومین وجود ندارند و آیه از متشابهاست نباشد، خلاف آیه است که «مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ» .

از طرف دیگر شعار همه کشیشی و همه مفسری نیز خلاف است. این جاست که باید ببینیم چه مسیری را طی کنیم که نه به افراط بیفتیم و نه به تفریط و حد وسط چیست؟

باز اینجا نهادی وجود دارد به نام تفسیر به رأی و پرهیز از تفسیر به رأی. که باید جداگانه مورد بحث قرار گیرد؛ چون میز، سخت است. گاهی مثالی می‌زنند و می‌گویند این، تفسیر به رأی است و گاهی مثال دیگری می‌زنند و می‌گویند این تفسیر به رأی نیست؛ اما گاهی می‌خواهیم تفسیر به رأی را تعریف کنیم تا در موارد مشکوک به آن سنجه مراجعه کنیم. پاسخ دادن به این سوال که تفسیر به رأی چیست؟ و سنجه‌های آن چه چیزهایی هستند؟ به صورت مجزا مورد بحث قرار خواهد گرفت.

1. الكافي العِدَّةُ عَنِ الْبُرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ زَيْدِ الشَّحَامِ قَالَ دَخَلَ قَتَادَةُ بْنُ دِعَامَةَ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ فَقَالَ يَا قَتَادَةُ أَنْتَ فقيهٌ أَهْلُ الْبَصْرَةِ فَقَالَ هَكَذَا يَزْعُمُونَ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ بَلَّغْنِي أَنْكَ تَفْسِيرُ الْقُرْآنِ قَالَ لَهُ قَتَادَةُ نَعَمْ فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ بِلَعْمِ تَفْسِيرِهِ أَمْ بِجَهْلِ قَالَ لَا بِلَعْمٍ فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ فَإِنْ كُنْتَ تَفْسِيرُهُ بِلَعْمٍ فَأَنْتَ أَنْتَ وَأَنَا أَسْأَلُكَ قَالَ قَتَادَةُ سَلَّ قَالَ أَخْبَرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِي سَبَأٍ وَ قَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لِيَالِي وَ أَبَامَا أَمِينٍ فَقَالَ قَتَادَةُ ذَلِكَ مِنْ خَرَجٍ مِنْ بَيْتِهِ بَرَادٍ وَ رَاحِلَةٍ وَ كِرَاءٍ حَلَالٍ يُرِيدُ هَذَا الْبَيْتَ كَانَ آمِنًا حَتَّى يَرْجِعَ إِلَى أَهْلِهِ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ نَسَدْتُكَ اللَّهُ يَا قَتَادَةُ هَلْ تَعْلَمُ أَنَّهُ قَدْ يَخْرُجُ الرَّجُلُ مِنْ بَيْتِهِ بَرَادٍ وَ رَاحِلَةٍ وَ كِرَاءٍ حَلَالٍ يُرِيدُ هَذَا الْبَيْتَ فَيَقْطَعُ عَلَيْهِ الطَّرِيقَ فَيَنْدُوبُ نَفَقَتَهُ وَ يُضْرَبُ مَعَ ذَلِكَ ضَرْبَةً فِيهَا اجْتِنَاحُهُ قَالَ قَتَادَةُ اللَّهُمَّ نَعَمْ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ وَ يَحْكُ يَا قَتَادَةُ إِنْ كُنْتَ إِنَّمَا فَسَّرْتَ الْقُرْآنَ مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِكَ فَقَدْ هَلَكْتَ وَ أَهْلَكْتَ وَ إِنْ كُنْتَ قَدْ أَخَذْتَهُ مِنَ الرِّجَالِ فَقَدْ هَلَكْتَ وَ أَهْلَكْتَ وَ يَحْكُ يَا قَتَادَةُ ذَلِكَ مِنْ خَرَجٍ مِنْ بَيْتِهِ بَرَادٍ وَ رَاحِلَةٍ وَ كِرَاءٍ حَلَالٍ يَرُومُ هَذَا الْبَيْتَ عَارِفٌ بِحَقِّهَا يَهُونَا قَلْبُهُ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فَاجْعَلْ أَفْنَدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوَى إِلَيْهِمْ وَ لَمْ يَعْنِ الْبَيْتَ فَيَقُولُ إِلَيْهِ فَنَحْنُ وَ اللَّهُ دَعْوَةُ إِبْرَاهِيمَ الَّتِي مَنْ هَوَانَا قَلْبُهُ قَبِلَتْ حُجَّتُهُ وَ إِلَّا فَلَا يَا قَتَادَةُ فَإِذَا كَانَ كَذَلِكَ كَانَ آمِنًا مِنْ عَذَابِ جَهَنَّمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ قَالَ قَتَادَةُ لَا جَرَمَ وَ اللَّهُ وَ لَا فَسَّرْتُهَا إِلَّا هَكَذَا فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ

وَيَحْكُ يَا قَتَادَةَ إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوطِبَ بِهِ. بحار الأنوار، ج ٢٤ ، باب ٥٩ ، ص ٢٣٢ .
2. أمالي الصدوق؛ المجلس الرابع و الستون، ص ٤١٥ .